

درنگ

یادداشتی از نصرالله حکمت پیرامون ضرورت فلسفه

جامعه بدون فلسفه

با «خود ناآگاه جمعی» مدیریت می‌شود



متن زیر یادداشتی است که نصرالله حکمت، استاد فلسفه و عرفان اسلامی دانشگاه شهید بهشتی در پاسخ به این سؤال که فلسفه در کجای زندگی انسان، جای دارد؟ نوشته است:
سا ایرانیان – البته نه همه، بلکه جمعی محدود و کوچک، آن هم علی‌الغالب به شکل نمایی – سالی یک بار فیلمان یاد هندوستان می‌کند و برای اینکه بگویم از قافله جهانی غافل نیستیم و عقب نیفتاده‌ایم، یسادی از فلسفه می‌کنیم و یادداشتی می‌نویسیم و اینجا و آنجا جلسه‌ای می‌گذاریم و مقاله‌ای سفارش می‌دهیم و سرانجام کار کی انجام می‌دهیم تا بگویم که ما هم اهل فلسفه‌ایم و هنوز در ساحت فلسفه و تفکر زنده‌ایم و نفسی می‌کشیم.

این وضعیت نمایشی و اندکی خنده‌دار در حالی جریان دارد که این مملکت، مملکت علوم انسانی است. اینکه چرا حالمان چنین است و چگونه به این روز سیاه افتاده‌ایم، ماجرابی دور و دراز دارد و در این مجال، نه باب گفتنش هست و نه تاب شنیدنش. بگذریم و بگذاریم برای مجالی وسیع‌تر. الحال می‌خواهیم به مسئله‌ای بپردازیم که در عنوان این‌س مقال آوردم و آن، این پرسش است که: فلسفه، به لحاظ معلومات و مجهولات انسان، در کجای زندگی او جای دارد؟ به بیسان دیگر می‌توانیم سؤالمان را به این شکل، صورت‌بندی کنیم که فلسفه چگونه می‌تواند معلومات و مجهولات انسان را مدیریت کند؟

در توضیح پرسش فوق باید بگویم که انسان‌ها هم به لحاظ فردی و هم از حیث جمعی، دانسته‌ها و معلوماتی دارند و این دانسته‌ها هم در فرد و هم در جمع و هم به لحاظ کل جامعه بشری، دایره و دایره‌ی رادر اندرون تک‌انسان‌ها و نیز در کل دانش بشری را تشکیل می‌دهد که دایره معلومات انسان است. از جانب دیگر، بیرون این دایره معلوم – کوچک باشد یا بزرگ یا بزرگ‌تر – جهان مجهول و نادانسته و ناشناخته، آغاز می‌شود و تایی‌نهایت ادامه دارد. وقتی به این دایره‌ها که دوایر معلومات انسان‌ها و نیز کل بشر است بنگریم و از آن سو به جهان بی‌نهایت مجهولات نگاه کنیم که جهان بشری را احاطه کرده است، این پرسش برپامن پدید می‌آید که: معلومات تک‌تک انسان‌ها و کل بشریت و ارتباط آن با مجهولات نامتناهی، علت اینکه نظریات متفاوت و بعضاً متعارض در دنیای غرب نسبت به ماهیت فعل اخلاقی شکل گرفته است، ناشی از عدم خدایوری و انتساب آن به عوامل طبیعی و انسانی است. در حالی که اگر خداوند به عنوان مبدأ رفتار و هدایت انسان‌ها شناخته شود، همه این نظریات با هم قابل جمع خواهد بود. در واقع ایشان درستی همه این نظریات را در گرو باور به خدایی می‌داند که سرسلسله معنویات است. از نظر او وقتی به خدا اعتقاد پیدا کردیم، همه این نظریات را می‌توانیم با هم جمع کنیم و بگوییم: «فعل اخلاقی آن فعلی است که همدان آن، منافع مادی فردی نباشد؛ خواه انسان آن را به دلیل احساسات نودوستی انجام دهد، خواه به دلیل تعالی‌طلبی روح و به سبب زیبایی روح خود، خواه به سبب استقلال روح و عقل خویش و خواه به سبب هشاری.»

از نظر شهید مطهری خدایابوری در قالب «دین» سلسله‌ای از آموزش‌های اخلاقی را معین نموده که افعال اخلاقی برخاسته از آن، هم با وجدان و فطرت آدمی در تطابق است، هم از نظر لذت آدمی را به نهایت میل حقیقی و باطنی می‌رساند و هم وظیفه آدمی در هر موقعیت را مشخص می‌نماید. البته شهید مطهری اعتقاد ندارد فعل اخلاقی ممکن نیست از افراد غیردیندار سرسبزند یا به تعبیری دین را تنها منشأ بروز رفتار اخلاقی معین کند (شبهه نگرش اشعریون)، بلکه اعتقاد راسخ دارد دین می‌تواند بسان ابزاری قدرتمند، پشتوانه افعال اخلاقی بشر قرار گیرد. «برای ایمان، لاقال به عنوان پشتوانه‌ای برای اخلاق، اگر نگویم تنها ضامن اجرای آن، باید ارزش فوق‌العاده‌ای قائل شوم.»

از منظر شهید مطهری اینکه بهر آموزش مدام از اخلاق و فلسفه اخلاق دم می‌زند اما در عمل کاملاً خلاف آن رفتار می‌کند، این است که بدون داشتن دین، تشخیص و حفظ منش اخلاق‌مدار، بر اساس رفتارهای اخلاقی بسیار دشوار است: «اخلاق و عدالت بدون ایمان مذهبی مثل تشر اسکناس بدون پشتوانه است. ایمان مذهبی که آمد، اخلاق و عدالت هم می‌آید.»



ماهیت «فعل اخلاقی» در نگاه شهید مطهری

اخلاق بدون دین مانند پول بدون پشتوانه است



یکی از نظریات فلسفه اخلاق برای تعیین ملاک اخلاقی بودن یک فعل، پیامدگرایی اخلاقی است. مبنای این نظریات سودگرایی است و ملاک را نتیجه سودمند فعل برای فرد می‌داند

از اشکالاتی که شهید مطهری به فلسفه کانت وارد می‌کند، این است که کسب معرفت درباره حسن و قبح فعل در این تفکر توسط عقل نظری قابل بهره‌برداری نیست و صرفاً وجدان آدمی است که به انسان خوبی یا بدی را می‌گوید و از این نظر عقل و فلسفه را تحقیر می‌کند.

همچنین برخی مصادیقی که شهید مطهری می‌آورد نشان می‌دهد امکان استفاده از وجدان برای تشخیص اخلاقی بودن فعل همواره مشخص نیست. به عنوان مثال ممکن است وجدان آدمی دروغ مصلحت‌آمیز را اخلاقی تصور کند و این فعل بخواهد در کل جامعه عمویت یابد. در حالی که اگر دروغ مصلحت‌آمیز بر کل جامعه حاکم شود، جنبه اخلاقی نخواهد داشت.

فعل اخلاقی در مکتب دینی

شهید مطهری بعد از معرفی نظر به‌های اخلاقی مختلف و نقد هر یک از آنان، بیان می‌دارد که اسلام نگاهی فراتر از همه روایت‌های موجود نسبت به افعال اخلاقی دارد و علت اینکه نظریات متفاوت و بعضاً متعارض در دنیای غرب نسبت به ماهیت فعل اخلاقی شکل گرفته است، ناشی از عدم خدایوری و انتساب آن به عوامل طبیعی و انسانی است. در حالی که اگر خداوند به عنوان مبدأ رفتار و هدایت انسان‌ها شناخته شود، همه این نظریات با هم قابل جمع خواهد بود. در واقع ایشان درستی همه این نظریات را در گرو باور به خدایی می‌داند که سرسلسله معنویات است. از نظر او وقتی به خدا اعتقاد پیدا کردیم، همه این نظریات را می‌توانیم با هم جمع کنیم و بگوییم: «فعل اخلاقی آن فعلی است که همدان آن، منافع مادی فردی نباشد؛ خواه انسان آن را به دلیل احساسات نودوستی انجام دهد، خواه به دلیل تعالی‌طلبی روح و به سبب زیبایی روح خود، خواه به سبب استقلال روح و عقل خویش و خواه به سبب هشاری.»

از نظر شهید مطهری خدایابوری در قالب «دین» سلسله‌ای از آموزش‌های اخلاقی را معین نموده که افعال اخلاقی برخاسته از آن، هم با وجدان و فطرت آدمی در تطابق است، هم از نظر لذت آدمی را به نهایت میل حقیقی و باطنی می‌رساند و هم وظیفه آدمی در هر موقعیت را مشخص می‌نماید. البته شهید مطهری اعتقاد ندارد فعل اخلاقی ممکن نیست از افراد غیردیندار سرسبززند یا به تعبیری دین را تنها منشأ بروز رفتار اخلاقی معین کند (شبهه نگرش اشعریون)، بلکه اعتقاد راسخ دارد دین می‌تواند بسان ابزاری قدرتمند، پشتوانه افعال اخلاقی بشر قرار گیرد. «برای ایمان، لاقال به عنوان پشتوانه‌ای برای اخلاق، اگر نگویم تنها ضامن اجرای آن، باید ارزش فوق‌العاده‌ای قائل شوم.»

از منظر شهید مطهری اینکه بهر آموزش مدام از اخلاق و فلسفه اخلاق دم می‌زند اما در عمل کاملاً خلاف آن رفتار می‌کند، این است که بدون داشتن دین، تشخیص و حفظ منش اخلاق‌مدار، بر اساس رفتارهای اخلاقی بسیار دشوار است: «اخلاق و عدالت بدون ایمان مذهبی مثل تشر اسکناس بدون پشتوانه است. ایمان مذهبی که آمد، اخلاق و عدالت هم می‌آید.»

افراد جامعه و به تبع آن شکل‌گیری هرج و مرج می‌شد؛ نسل دیگری از نظریات در این خصوص شکل گرفت که برتراند راسل پیشگام آن بود. بر مبنای این نظریات سودانگاری به اجتماع تعمیم داده شد و بر مبنای قاعده سود، ادعا شد با وجود اینکه دزدی از فرد دیگر به سود سارق است و از این حیث برای او اخلاقی است، اما عقلانیت انسان دزدان‌دیش می‌داند اگر بخواهد فعل بدی انجام دهد و قرار باشد دیگران نیز چنین کنند، او متضرر می‌شود، پس مصلحتش این است که او ن‌دزدد تا دیگران هم از او ن‌دزدند.

نقدی که اخلاق به تبع این رویکرد از قداست می‌افتد است که فلسفه به تبدیل به منفعت‌طلبی می‌شود. ضمن اینکه چنین نظریه‌ای صرفاً در جایی برای تشخیص فعل اخلاقی کاربرد دارد که طرفین دارای قدرت برابر باشند. زمانی که یکی قدرتمند و دیگری ضعیف باشد، ظلم و تعدی بر وی مجاز خواهد بود؛ چراکه از بیم او تلاقی نیست. شهید مطهری معتقد است: «فلسفه راسل با وجود شعارهای صلح‌خواهانه و انساندوستانه، به دلیل اینکه از چنین نظریه‌ای دفاع می‌کند، فلسفه‌ای ضداخلاقی است.»

ملاک فعل اخلاقی و هدایت خدایی

از جمله نظریات دیگری که به ماهیت فعل اخلاقی می‌پردازند، نظرات وظیفه‌گرا هستند که بر خلاف نظریه پیامدگرا، برای تشخیص امر اخلاقی به نتیجه آن نمی‌نگرند و ملاک را اخلاقی بودن خود فعل برمی‌شمرند. یکی از مکاتب تشخیص فعل اخلاقی بر مبنای وظیفه‌گرایی که خصوصاً در اروپای قرون‌وسطا و تفکر کلیسایی دنبال شد، تعیین فعل اخلاقی صرفاً مبتنی بر دستورات الهی ممکن است و عقل انسان توانمندی درک تشخیص عمل اخلاقی از غیراخلاقی را ندارد.

این نظریه معتقد است که فعل اخلاقی آن فعلی است که هدف و انگیزه‌اش رضای حق باشد.



نیاید تصور کرد اصول اخلاقی، اصولی مغایر طبیعت و نفس انسانی است و انسان همواره برای عمل به اخلاق و باید با طبیعت خود در جنگ و از این رو در رنج باشد

زهرامهرجو
نیاز بشر به اخلاق، پس از نیازهای غریزی، یک نیاز مهم و همیشگی است. انسان اگر بخواهد از نیازهای غریزی اولیه که در آن با حیوانات مشترک است، فراتر رود و به قلمرو انسانیت و معنویت وارد شود، در گاه این قلمرو اخلاق است. شهید مطهری رفتار اخلاقی را یکی از وظایف درجه یک اسلامی برشمرده و معتقد است: «هر کس باید دارای اخلاق اجتماعی مناسبی باشد تا بتواند این وظیفه الهی را درست انجام دهد و آن اثری که منظور اسلام از این اجتماع بزرگ است، پیدا شود.» اما این اخلاق چیست که تا این درجه اهمیت داشته و وظیفه درجه یک انسانی و اسلامی قلمداد شده است؟

■ ■ ■

فعل اخلاقی، عمل متناسب با نفس است

شهید مطهری در توضیح مفهوم اخلاق آن را بر خاسته از رفتارهای مربوط به شخصیت آدمی بر شمرده و می‌گوید: «اخلاق جمع خلق است. خلق یعنی خوی. ساختمان وجود انسان تا آنجا که مربوط به بدن است، خَلق گفته می‌شود و تا آنجا که مربوط به روح و تمایلات روحی است، خَلق گفته می‌شود. در واقع خَلق مربوط به شخص است و خَلق مربوط به شخصیت.»

یکی از نگاه‌های عامیانه که برخی به مقوله اخلاق و فعل اخلاقی دارند و ناشی از شناخت ناصحیح نفس آدمی است؛ ترویج اخلاق به معنای مبارزه با طبیعت و نفس آدمی است. در حالی که تعبیر شهید مطهری از فعل اخلاقی با این برداشت متفاوت است. ایشان می‌گوید: «ما طرفدار دموکراسی در اخلاق هستیم. طرفدار آزادی دادن به استادها هستیم. طرفدار این هستیم که استعداد جنسی بی حد ذاته استعداد پاک و شریفی است و باید پرورانده و بارور گردد. باید آن را بر اساس نظم دقیقی پرورش داد و اجازه نداد که بر اثر محرکات و مهیجات، به یک عطف بی‌منطق روحی تبدیل شود. دموکراسی در اخلاق غیر از هرج و مرج طلبی است.»

در میان مسلمانان یکی از تعاریف اصلی اخلاق مربوط به امام محمد غزالی است که برررسی این تعریف نیز نشان می‌دهد انجام فعل اخلاقی به معنای فعل معارض با نفس انسان نیست بلکه آن را «هیشتی راسخ در نفس که کارها از آن به سهولت و آسانی صادر شود، بی‌آنکه به اندیشه و رؤیت حاجت بود. پس اگر هیبت چنان باشد که از او فعل‌های خوب که در عقل و شُرع ستوده بود صادر گردد، آن را خوی نیک خوانند و اگر افعال زشت از او صادر شود، آن را خوی بد گویند.»

لذا نیاید تصور کرد اصول اخلاقی، اصولی مغایر طبیعت و نفس انسانی هستند و انسان همواره برای عمل به اخلاق، باید با طبیعت خود در جنگ و از این رو در رنج باشد و انسان با فضیلت را کسی بدانیم که همواره بر خلاف میل طبیعی خود عمل می‌کند. چنانچه به عنوان مثال طبعش او را به سمت بدی‌ها می‌کشاند. اما او با آنها مبارزه می‌کند؛ اینطور نیست، بلکه غایت اخلاق این است که طبیعت انسان را تغییر دهد به طوری که طبیعت او به سمت نیکی گرایش داشته باشد و از بدی‌ها بیزار باشد.»

ملاک فعل اخلاقی و سودگرایی

یکی از نظریات فلسفه اخلاق برای تعیین ملاک اخلاقی بودن یک فعل، پیامدگرایی اخلاقی است. مبنای این نظریات سودگرایی است و ملاک را نتیجه سودمند فعل برای فرد می‌داند. بر اساس این نظریه که توسط توماس هابز بنیانگذاری شد و افرادی چون جرمی بنتام آن را در قالب نظریات لذت‌انگاری ادامه دادند، زمانی یک فعل را می‌توان اخلاقی محسوب کرد که آن فعل به سود شخص باشد.

از آنجا که چنین دیدگاهی منجر به تعارض بین سود